

## پیوند قبایل عرب قیسی - غطفانی با بدنه حکومت اموی<sup>۱</sup>

مهران اسماعیلی<sup>۲</sup>

استادیار تاریخ اسلام، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

مریم بهداروند

کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

### چکیده

غطفان مجموعه‌ای از قبایل عدنانی - قیسی تأثیرگذار در نجد شمالی بودند که قبایلی چون عبس، ذبیان و به‌ویژه زیرمجموعه معروف آن به نام فزازه، مره و اشجع از آن منشعب شده بودند. گسترش و بقای حکومت اموی، تا حد زیادی به توان قبایل عرب متکی بود. این مقاله درصدد است دریابد مناسبات قبایل غطفانی با حاکمان اموی چگونه پیش رفت و در پایان آنان را در چه موقعیتی قرار داد. در این مقاله پس از گردآوری و بازشناسی شخصیت‌ها، خانواده‌ها و قبایل غطفانی، تعامل متقابل آنان با حکومت اموی مورد بررسی قرار گرفته و آشکار شده است. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که قبایل غطفانی به‌ویژه عبس و فزازه تکیه‌گاه بسیار مهمی برای امویان بودند و امویان علاوه بر پیوند خویشاوندی با آنان، در عرصه دیوانی و لشکری، مناصب حساسی در مناطق مرزی و شورش‌خیز را به غطفانیان سپردند و باتکیه بر آنان توانستند بر شورش‌های داخلی و بحران‌های خارجی فائق آیند.

**کلیدواژه‌ها:** امویان و قبایل قیسی، غطفان، عبس، فزازه، مره، اشجع.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۲/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۵

۲. رایانامه (مسئول مکاتبات): me\_esmaeili@sbu.ac.ir

## مقدمه

رویدادهای سده‌های نخست هجری تا حدود بسیاری متأثر از مناسبات قبیله‌ای جامعه عرب پیش از اسلام است و بدون رویکرد جامعه‌شناسانه به تاریخ تحولات آن، قابل‌بازشناسی نیست؛ رویکردی که قبیله را واحد مطالعه اجتماعی تعیین می‌کند و تحولات آن را در روند تحولات تاریخی پی می‌گیرد. طبیعی است که درک وقایع بر پایه تحلیل‌های اجتماعی، تصویری متفاوت از پیشینه تاریخی در اختیار می‌نهد.

مقاله حاضر هدف خود را به بررسی قبایل غطفانی محدود کرده‌است تا نشان دهد هرکدام از قبایل غطفان از چه زمانی مناسبات خود را با حکومت اموی آغاز کردند؛ تعاملشان تا چه سطحی در ساختار قدرت ارتقا یافت و در مواجهه با چالش‌های فرارو چگونه سعی کردند موقعیت خود را حفظ کنند. بدیهی است که بازسازی ساختار قبایل موردنظر، باتکیه بر اطلاعات موجود در منابع، روشی است که برای شناخت قبایل غطفانی در نظر گرفته شده‌است تا بر پایه آن امکان بررسی تعامل طرفینی قبایل غطفان با حاکمان اموی فراهم آید. براین‌اساس برخلاف رویکرد رایج که تنها به نام والیان و فرماندهان بسنده کرده و از تبار و قبیله آن‌ها سخنی در میان نمی‌آورد، در این مقاله سعی شده تا برآیند عملکرد هر قبیله مدنظر قرار گیرد و کنش شخصیت‌ها در ساختار اجتماعی آنان، بررسی و تحلیل گردد. نتایج به‌دست آمده از این مطالعه علاوه بر آن که مشخص می‌کند این قبایل در تعامل خود با حاکمان اموی، از چه وزن و توانی برخوردار بودند، از این قابلیت برخوردار است که زمینه مقایسه عملکرد قبایل غطفانی را با یکدیگر فراهم آورد و نشان دهد روابط رقابتی یا حمایتی قبایل غطفانی با یکدیگر به چه صورتی شکل گرفته‌است. افزون بر این میزان تکیه حاکمان اموی بر قبایل غطفانی در دوره‌ای که قبایل عدنانی قبایل قحطانی را به هم‌اوردی می‌طلبیدند، مشخص خواهد شد و از این زاویه هم می‌توان به عملکرد قبایل غطفان نگریست.

بررسی قبایل غطفانی در تحولات سده‌های نخستین هجری بااهمیت است؛ زیرا آنان یکی از چهار مجموعه اصلی قبایل عدنانی بودند و بخش قابل‌توجهی از تاریخ عرب پیش

اسلامی که در «ایام العرب» انعکاس پیدا کرده است به این قبایل اختصاص یافته است. این قبایل عبارت‌اند از فزازه، مَرّه، عَبَس و أَشْجَع (ابن کلبی، ۱۴۰۷ق: ۴۱۴). از زاویه جغرافیای تاریخی، قبایل غطفانی در آستانه ظهور اسلام، در مناطقی در شمال حجاز، از شمال شرق مدینه گرفته تا حوالی خیبر زندگی می‌کردند. نزدیک‌ترین قبیله غطفان به مدینه، قبیله اشجع بود و دیگر قبایل در مناطق شمالی‌تر در حوالی خیبر و فراتر از آن ساکن بودند (بکری، ۱۴۰۳ق: ۱۰/۱). در پی فتوح اسلامی، بخش‌هایی از غطفان به عراق و بخش‌هایی به شام مهاجرت کردند.

مطالعاتی که درباره قبایل غطفانی صورت‌گرفته عمدتاً مدخل‌های دایرةالمعارف است. در ویرایش دوم دایرةالمعارف اسلام، مدخل‌های کوتاهی درباره قبایل غطفانی به چاپ رسیده است. مدخل غطفان (۱۹۹۱)، مَرّه (۱۹۹۳) و فزازه (۱۹۹۱) را به ترتیب یوهان فوک، اِلا لاندائو تاسرون و ویلیام موننگمیری وات نوشته‌اند. در این دایرةالمعارف، مقاله عَبَس به مدخل غطفان ارجاع داده شده (*EP*, vol.I, 103) و برای اشجع مدخلی تعریف نشده است. در دایرةالمعارف دیانت نیز مدخل غطفان، مدخل کوتاهی است (Algül, Gatafān). عمر رضا کَحّال در معجم قبایل العرب در حدود دو صفحه به غطفان و قبایل آن پرداخته است (کحاله، ۱۹۹۴: ۸۸۸/۳). در دایرةالمعارف قرآن کریم هم مدخل کوتاهی به قبیله أَشْجَع اختصاص یافته است (سامانی، ۱۳۸۶ش: اشجع). درباره شخصیت‌های دیوانی و شعرای غطفانی هم مقالاتی منتشر شده است که محدود بوده و تصویری از قبیله ارائه نمی‌کند (فاتحی نژاد، ۱۳۷۰: ابن میّاده؛ یوسفی اشکوری، ۱۳۷۲: عُمَر بن هبیره؛ -Arazi, 1993: Nabigha Dhubyani; Pellat, 1986: Ibn Mayyada; Makdisi, 1986: Ibn Hubayra). افزون بر این برخی رویدادهای مهم تاریخ غطفان مانند نبرد داحس نیز مورد مطالعه قرار گرفته است که به دوره این مقاله بی‌ارتباط است (ناجی، ۱۳۹۰: داحس؛ Bellamy, 2004: Dahis).

### قبیله عَبَس

عبس یکی از شناخته شده ترین قبایل غطفان در دوره پیش از اسلام است. قیس بن زُهَیر عَبَسی، شناخته شده ترین فرد عَبَسی در تاریخ عرب پیش از اسلام است و نبردهایش با قبیله فَزَارَه از غطفان، که به نبردهای داحس و عَبْرَاء شناخته شده، بخش قابل توجهی از گزارش های ایام العرب را به خود اختصاص داده است. به رغم اطلاعات انبوه از قیس و خانواده اش در دوره پیشااسلامی، در منابع دوره اسلامی از آن ها یادی نشده است؛ ولی خانواده برادر او حارث بن زُهَیر، مناسبات قابل توجهی با امویان داشتند و بنابراین بر حارث و نسل او متمرکز خواهیم شد.

از حارث غطفانی و فرزندانش که احتمالاً در دوره پیامبر و خلفای نخستین زندگی می کردند اطلاعی در دست نیست. دختری به نام ولادة بنت عباس، نوه حارث با عبدالملک بن مروان (حک: ۶۵-۸۶ه) ازدواج کرد و مادر دو تن از حاکمان اموی یعنی ولید (حک: ۸۶-۹۶ه) و سلیمان (حک: ۹۶-۹۹ه) شد (ابن کلیبی، ۱۴۰۷ق: ۱۲۷، ۴۴۲؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۹۵/۷؛ خلیفة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۱۹۰؛ ابن سعد، ۱۷۳/۵) که پیاپی پس از پدرشان به قدرت رسیدند.

نوه دیگر حارث، قَعْقَاع بن خُلَید بن حارث همراه با بستگانش در شهری به نام حیار سکونت داشتند که از توابع جُند قَسْرین بود و به حیار قَعْقَاع (حیار بنی القَعْقَاع) شهرت یافت (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۲۷/۲). عبدالملک بن مروان در آنجا زمینی را به صورت مادام العمر، به قَعْقَاع واگذار کرد. اطلاعات ما از خانواده حارث در دوره عبدالملک اندک است؛ ولی با توجه به آن که عمده دوره عبدالملک به تثبیت دولت اموی سپری شد، به نظر می رسد قبیله عَبَس که شهرت بسیاری در جنگاوری داشتند، پیوند نزدیکی با عبدالملک برقرار کرده و توان نظامی خود را وفادارانه برای اهداف عبدالملک به خدمت گرفته بودند.

پس از مرگ عبدالملک، قَعْقَاع به صورت درخور توجهی ارتقا پیدا کرد و به مقام کاتب ولید بن عبد الملک (حک: ۸۶-۹۶ه) دست یافت (طبری، ۱۹۶۷: ۱۸۰/۶). با توجه به این

که مادر فرزندان عبدالملک، ولید و سلیمان، از قبیله عَبَس بود، چندان دور از انتظار نیست که خانواده حارث عَبَسی و دیگر عَبَسیان تا سال ۹۹ هجری همچنان از موقعیت ممتاز برخوردار باشند. مرگ سلیمان زودهنگام بود. در رقابت‌های سیاسی همواره احتمال و توطئه قتل مفروض است. به هر روی با پایان دوره سلیمان، روند افولی قدرت عَبَسیان در میان امویان چندان دور از انتظار نبود.

دوره عمر بن عبدالعزیز دوره کوتاهی است و اطلاعی از خانواده حارث عَبَسی به دست نیامد. می‌توان پیش‌بینی کرد که با انتقال قدرت به دیگر فرزندان عبدالملک، موقعیت خانواده حارث به چالش کشیده شود و نیروهای دیگری بتوانند موقعیت نزدیک آنان به قدرت را به دست بیاورند. از قضا می‌دانیم که در دوره یزید بن عبدالملک (حک: ۱۰۱-۱۰۵ ه) میان خانواده حارث عَبَسی با خانواده ابن‌هُبَیره فزاری که توانسته بودند در این دوره به ولایت عراق برسند، رقابتی درگرفت (بلاذری، ۱۹۹۶: ۲۶۸/۸؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۱۰۰/۵) و به‌مرورزمان این رقابت به فرزندان آن‌ها هم کشیده شد. قبیله فزارة رقیب جدی قبیله عَبَس در دوره پیشاسلامی بود بنابر این اتفاق رخ داده چنین بود که امویان همچنان به قبیله غطفان به‌عنوان تکیه‌گاه می‌نگریستند اما در دوره خود خانواده‌های دیگری را جایگزین خانواده‌های عَبَسی کردند تا از قدرت آن‌ها بکاهند و بتوانند شرایط سیاسی جدید را با تکیه بر نیروهای جایگزین تثبیت کنند اما شرایط به نفع خانواده ابن‌هُبَیره پیش نرفت.

هشام بن عبدالملک (حک: ۱۰۵-۱۲۵ ه) پس از آنکه به قدرت رسید دستور داد ابن‌هُبَیره، والی عراق را دستگیر، تنبیه و زندان کنند و این مأموریت را به ولید بن قَعْقاع، نتیجه حارث عَبَسی، سپرد. گفته شده هشام پیش از به قدرت رسیدنش، دختر ابن‌هُبَیره را برای پسرش معاویة خواستگاری کرده بود ولی ابن‌هُبَیره با ازدواج دخترش با معاویة بن هشام مخالفت کرد. به هر حال رقیب فزاری ولید بن قَعْقاع در دوره بیست‌ساله هشام از عرصه قدرت به‌کنار رانده شد.

در دوره هشام، قَعْقاع ابتدا به امارت هرات رسید و جنگ با ترک‌های بخارا را فرماندهی

کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۶۹/۷، ۸۲). او مدتی بعد والی جُند قَسْرین شد (طبری، ۱۹۶۷: ۲۳۷/۷؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۵۳/۶۳) تا علاوه بر حفظ قلمرو اموی در سر مرزهای بیزانس، به قلمرو امویان در آن منطقه بیفزاید. ولید بن قَعْقَاع در سال ۱۱۹ هجری به بیزانس لشکر کشید (طبری، ۱۹۶۷: ۱۱۳/۷). برادر او عبدالملک بن قَعْقَاع نیز در دوره هشام والی جُند حِمص شد و بدین ترتیب دو جُند از جندهای چهارگانه شام در اختیار والیان عَبَسی قرار گرفت. هشام در اواخر دوره خود درصدد بود ولید بن یزید بن عبدالملک را از ولایتعهدی عزل، و پسرش مسلمة بن هشام را جانشین خود کند که در این تصمیم خانواده قَعْقَاع از او هواداری کردند (طبری، ۱۹۶۷: ۲۱۰/۷).

در دوره کوتاه ولید بن یزید (حک: ۱۲۵-۱۲۶ه) شرایط به ضرر خانواده قَعْقَاع تغییر کرد. ولید بن یزید اموی، جُند قَسْرین را به ابن هُبَیره، رقیب قَعْقَاع سپرد. خانواده قَعْقَاع از ترس انتقام ابن هُبَیره به قبر یزید بن عبدالملک (حک: ۱۰۱-۱۰۵ه)، پدر حاکم کنونی پناه بردند ولی ولید بن یزید آنان را دستگیر و به ابن هُبَیره تحویل داد. ولید بن قَعْقَاع، برادرش عبدالملک بن قَعْقَاع و دو تن دیگر از این خانواده زیر شکنجه‌های ابن هُبَیره جان دادند (طبری، ۱۹۶۷: ۱۱۳/۷) و از صحنه کارزار اموی حذف شدند.

علاوه بر خانواده قَعْقَاع، افرادی دیگری از قبیله عَبَس در دربار بنی امیه، نقش‌هایی کلیدی داشتند. کعب بن حامد عَبَسی از طایفه بجاد، رئیس پلیس ولید بن عبدالملک (حک: ۸۶-۹۶ه) بود (یعقوبی، بی تا: ۲۹۹/۲). سلیمان بن عبدالملک (حک: ۹۶-۹۹ه) هم به او اطمینان فراوانی داشت و او را به فرماندهی نگهبانان قصر منصوب کرد. کعب بن حامد عَبَسی در انتقال قدرت از سلیمان به عمر بن عبدالعزیز (حک: ۹۹-۱۰۱ه) هم نقشی کلیدی داشت (طبری، ۱۹۶۷: ۵۵۱/۶). از کعب در دوره یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵ه) اطلاعی در دست نیست؛ ولی در دوره هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ه) مجدداً به سمت فرماندهی نگهبانان دربار رسید (خَلِيفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۲۳۵؛ یعقوبی، بی تا: ۳۲۸/۲).

هم‌زمان با ریاست پلیسی کعب بن حامد عَبَسی، قُرّه بن شریک عَبَسی (ابن کلبی،

۱۴۰۷ق: ۴۴۲) در سال ۹۰ هجری به امارت مصر رسید. او جانشین عبدالله بن عبدالملک، برادر ولید بن عبدالملک شده بود (طبری، ۱۹۶۷: ۴۴۲/۶) و تا سال ۹۶ هجری بر این سمت باقی بود تا این که قدرت به سلیمان بن عبدالملک رسید و او را عزل کرد. از قره بن شریک عبسی گزارش‌هایی درباره مواجهه او با خوارج ایاضی و مجازات آنان در اختیار است و چه بسا ستمگر و سخت‌گیر خوانده شدن قُرَّة (صَفَدی، ۱۴۲۱ق: ۱۷۶/۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۰۶/۴۹) به همین دلیل بوده باشد. همچنین گفته‌اند که او مأمور بنای جامع فسطاط بود؛ ولی از آن کار انصراف داد. دلیل انصراف وی را اشتغال به شرب خمر و سازوآواز دانسته‌اند (زرکلی، ۱۹۸۹: ۱۹۴/۵). باتوجه به ضعف دلیل ارائه شده و فاصله فراوان گزارش تا رویداد، نمی‌توان چندان بدان اعتماد کرد. همچنین در میان اعضای قبیله عبس باید از خالد بن بَرز بن یربوع عبسی از طایفه بنی‌مازن یاد کرد که در دوره ولید بن عبدالملک (حک: ۸۶-۹۶ه)، سه ماه والی دمشق بود (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۹۴/۱۳).

### قبیله فزاره

به دلیل تنش‌های قبیله‌ای میان قبایل غطفانی و نبردهای چند ده‌ساله آنان در دوره پیشااسلامی، اخبار و اشعار ذبیان و زیرمجموعه آن یعنی فزاره در منابع ادبی و ایام العرب انعکاس درخوری پیدا کرده‌است. قبیله فزاره، مجموعه بزرگی از ذبیان بود به‌گونه‌ای که به‌مرور نام ذبیان به فراموشی سپرده شد و نام فزاره جایگزین آن گردید. طوایف این قبیله به چهار فرزند فزاره یعنی عدی، مازن، شَمخ و ظالم نسب می‌برند. طایفه بنی‌ثعلبه نخستین طایفه قابل توجه قبیله فزاره است که در دوره پیشااسلامی از موقعیتی ممتاز برخوردار بود و رهبر فزاره در دوره پیامبر، عَیْنَة بن حصن فزاری، از این طایفه بود.

شخصیت برجسته طایفه بنی‌ثعلبه در دوره اموی، عبدالله بن مَسْعَدَة فزاری بود. عبدالله در نبردهای پیامبر با فزاره اسیر شد و حضرت زهرا پس از آنکه پیامبر او را به وی بخشید، آزادش کرد. در دوره فتوح، عبدالله به شام رفت و در دمشق ماند. در نبرد صفین هم جانب

معاویه را گرفت (ابن قانع، ۱۴۲۴ق: ۳۰۶۹/۸). عبدالله از سوارکاران برجسته جُندِ دِمَشق بود و توانست به فرماندهی ارشد سپاه ارتقا یابد و از این رو به او «صاحب الجیوش» می‌گفتند (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۳۰۱/۷). او به معاویه بسیار نزدیک شده بود. در پی مخالفت فقها با اهدای کنیز زیباروی معاویه به فرزندش یزید، معاویه آن کنیز را به عبدالله بن مَسْعَدَة بخشید. عبدالله بن مَسْعَدَة فزاری در اواخر دوره خلافت حضرت علی (ع)، از سوی معاویه مأمور شده بود با هزار و هفت صد نفر به تیماء، در شمال حجاز برود و زکات آن ناحیه را به نفع معاویه جمع کند و کسانی را که زکاتشان را نمی‌پردازند، بکشد. همچنین مقرر شده بود همین مأموریت را پس از تیماء، در مدینه و مکه به انجام رساند؛ ولی او در حین مأموریتش در تیماء، با سپاهیان علی بن ابی طالب مواجه شد و پس از زخمی شدن به شام گریخت (طبری، ۱۹۶۷: ۱۳۵/۵؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۴۴۹/۲؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۷۶/۳).

عبدالله بن مَسْعَدَة فزاری برای ولایتعهدی یزید، زمینه‌سازی کرد و پس از وفات معاویه و در سال ۶۳ هجری، به‌عنوان یکی از فرماندهان مسلم بن عَقَبَة فزاری در سرکوب قیام مردم مدینه حضور داشت و پس از آن در پی سرکوب ابن زُبَیر در مکه بود (بلاذری، ۱۹۹۶: ۳۵۱/۵). در این مأموریت، از هر کدام از جُندهای شام یعنی دمشق، فلسطین، قَسْرین، اردن و حِمص هزار نفر اعزام شده بودند و عبدالله بن مَسْعَدَة فرمانده نیروهایی بود که از جُند دمشق آمده بودند (یعقوبی، بی‌تا: ۲۵۱/۲). این گزارش به‌روشنی نشان می‌دهد که در این مأموریت عبدالله بن مَسْعَدَة فرمانده ارشد جُند دمشق بوده، هزار نفر نیروی تحت امر داشته و یک چهارم لشکر را هدایت می‌کرده‌است. از عبدالله بن مَسْعَدَة اخبار دیگری در دست نیست. نتیجه او مُغِیرَة بن عبدالله، در سال ۱۳۱ هجری و در زمان مروان بن محمد اموی، به ولایت مصر رسید؛ ولی دوره امویان در سال ۱۳۲ به پایان خود رسیده بود (ابن جوزی، ۱۹۹۲: ۱۸۴/۱۱). پس از عبدالله بن مسعده و نتیجه‌اش مُغِیرَة که از نظر زمانی بر دیگر شخصیت‌های فزاری مقدم بودند، باید از خانواده اسماء بن خارجه فزاری یاد کرد. بر پایه این گزارش که اَسْمَاء را از اشراف کوفه معرفی کرده (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۵: ۳۳۹/۱) می‌توان دریافت که شخصیتی



شناخته شده بوده و فزاریان ساکن کوفه و چه بسا عراق، از او پیروی می کردند. نخستین اطلاعات از او مربوط به دوره حکومت یزید بن معاویه است. اسماء بن خارجة، مأمور شده بود همراه با محمد بن اشعث کندی، هانی بن عروه مراد، پناه دهنده مسلم بن عقیل را دستگیر کنند (بلاذری، ۱۹۹۶: ۸۰/۲؛ دینوری، ۱۳۶۸ش: ۲۳۶-۲۳۷) اما اسماء در پی اعتراض به رفتار ناشایست ابن زیاد با هانی، به زندان افتاد (طبری، ۱۹۶۷: ۳۶۷/۵).

هند، دختر زیباروی او (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۶۰/۵۶)، نخست با عبیدالله بن زیاد ازدواج کرد (ابن حبیب، بی تا: ۴۴۳). در پی کشته شدن عبیدالله بن زیاد به دست نیروهای مختار و پس از چیرگی عبدالملک بن مروان بر ابن زبیر، عبدالملک ولایت کوفه را به برادرش بشر سپرد. در آن هنگام هند به همسری بشر بن عبدالملک درآمد و از او صاحب فرزندی به نام عبدالملک شد (ابن حزم، ۱۹۸۳: ۱۰۶). بشر، شوهر دوم هند، از سال ۷۱ و تا حدود ۷۵ والی کوفه بود. در این مدت هند متهم شد که در درگیری های قیسی کلبی، از همسرش خواسته سران فزازه را تشویق کند تا انتقام خون های خود را از قبیله کلب بگیرند و این گونه آتش درگیری های میان قبایل عدنانی با قبایل قحطانی را شعله ور نگاه دارد. هنگامی که برای عبدالملک ثابت شد که بشر جانب فزاری ها را گرفته است، برادرش بشر را از ولایت کوفه عزل کرد و وی یک سال پس از عزل از دنیا رفت.

هند در حدود سال ۷۵ هجری با حجاج بن یوسف ثقفی والی جدیدتر عراق ازدواج کرد (ابن حبیب، بی تا: ۴۴۳). در پی این ازدواج، حجاج، مالک بن اسماء، برادر همسر خود را به ولایت اصفهان گمارد اما مدتی بعد او را به دلیل خیانت در اموال، زندانی و شکنجه کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۱۴۸/۱۷). با تیره شدن روابط حجاج با خانواده اسماء، هند از او طلاق گرفت (ابن حبیب، بی تا: ۴۴۳؛ ابن حزم، ۱۰۶) و به نشان از شادمانی خود، ده هزار درهم مهریه پرداختی حجاج را به پیکری بخشید که خبر طلاق را برای او آورده بود (ابن خلکان، بی تا: ۴۴/۲). در مجموع ازدواج های هند با والیان عراق (عبیدالله بن زیاد، بشر بن عبدالملک و حجاج) موقعیت و قدرت این خاندان را از عراق فراتر نبرد.

درباره فرزندان هند از زیاد بن ابیه، رویدادی ثبت نشده است. عبدالملک، پسر هند از بشر بن عبدالملک، از سال ۱۰۱ تا ۱۰۳ هجری از طرف پسرعمویش، مسلمة بن عبدالملک که والی عراق بود به ولایت بصره رسید. ولی یزید بن عبدالملک پس از آنکه به قدرت رسید او را نیز عزل کرد و ولایت عراق را به ابن هُبَیره فزّاری سپرد؛ ولی مشخص نیست که در زمان ابن هُبَیره، چه اتفاقی برای عبدالملک بن بشر افتاده است. احتمالاً او که از مادر به فزّارة می رسید، جزو حواشی ابن هُبَیره مانده باشد. ابان و حکم فرزندان عبدالملک بن بشر (نوه های هند) در حوادث سال های پایانی دوره اموی، در شمار سپاهیان عراق بودند و کشته شدند (دینوری، ۱۳۶۸ ش: ۳۷۵؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ ق: ۳۳۷/۱۵).

پس از طایفه بنی ثعلبه از فزّاره، می توان به طایفه بنی سعد از فزّاره پرداخت. در طایفه بنی سعد، خانواده شناخته شده ابن هُبَیره نقشی متفاوت و ماندگار در دوره اموی ایفا کرده است. عَمَر بن هُبَیره فزّاری، معروف به ابن هُبَیره در امور نظامی و دیوانی جزو سرآمدان قبایل غطفان در دوره اموی به شمار می آید. او پسری داشت به نام یزید که به او نیز ابن هُبَیره می گفتند. نخستین اخبار از ابن هُبَیره (پدر)، به روزگار حجاج بن یوسف ثقفی (حک: ۷۰-۹۵ ه)، بازمی گردد (یافعی، ۱۴۱۷ ق: ۱/۱۸۲). در سپاه بزرگی که حجاج در سال ۷۷ هجری به جنگ خوارج به رهبری شَبیب شیبانی و همراهانش فرستاد، ابن هُبَیره، فرمانده جناح چپ سپاه بود و این سپاه سرانجام توانست به پیروزی برسد (طبری، ۱۹۶۷: ۲۷۹/۶). در همان ایام، مُطَرّف بن مُغیره بن شُعَبه، عامل مدائن، نیز شوریده بود. در نبرد سپاهیان حجاج با مطرف نیز ابن هُبَیره فرماندهی جناح چپ سپاه را به عهده داشت و پیش از همه توانست سر مُطَرّف را از تن جدا کرده و برای حجاج بفرستد (طبری، ۱۹۶۷: ۲۹۹/۶). ابن هُبَیره را به خشونت و سنگدلی توصیف کرده اند (تنوخی، بی تا: ۱۶۵-۱۶۷). در تحولات دوره اموی تا دو دهه پس از این رویداد، از ابن هُبَیره (پدر) اطلاعی ثبت نشده است تا این که در سال ۹۷ هجری که سلیمان بن عبدالملک (حک: ۹۶-۹۹ ه) که تصمیم گرفته بود قسطنطنیه را فتح کند، فرماندهی نیروهای دریایی را به ابن هُبَیره سپرد (مسعودی، بی تا: ۱۴۱؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۲۶/۵). این

گزارش به روشنی نشان می‌دهد که چگونه ابن هُبیره که فرمانده یکی از جناح‌های سپاه حجاج بود، به فرماندهی کل نیروی دریایی ارتقا یافته‌است. در سال ۱۰۰ هجری و در دوره عمر بن عبدالعزیز، جُند قَسْرین که جُند مرزی با بیزانس، به ابن هُبیره (پدر) سپرده شد (طبری، ۱۹۶۷: ۵۵۶/۶). یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵هـ) او را در همان مقام ابقا کرد. ابن هُبیره توانست در سال ۱۰۲ هجری نبردی موفقیت‌آمیز را علیه بیزانس فرماندهی کند و حدود ۷۰۰ تن را به اسارت گیرد (طبری، ۱۹۶۷: ۶۱۶/۶؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱۰۱/۵). در پی این موفقیت، یزید بن عبدالملک او را به فرمانروایی عراق و خراسان منصوب کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۶۱۷/۶) اما با به قدرت رسیدن هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هجری، ابن هُبیره از امارت عراق و خراسان برکنار (ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۱۰۶/۳)، بازداشت و شکنجه شد؛ ولی پس از چندی به کمک یارانش از زندان گریخت و به شام رفت و از هشام بن عبدالملک تقاضای عفو کرد. هشام به وساطت مَسَلَمَة بن عبدالملک او را بخشید و ابن هُبیره تا زمان مرگش در سال ۱۰۷ در شام زندگی می‌کرد (تنوخی، بی تا: ۱۶۵/۲-۱۶۷).

از اقدامات درخور توجه ابن هُبیره مساحی سواد عراق است که در سال ۱۰۵ است که به فرمان یزید بن عبدالملک انجام شد. او برای این کار، نخست مساحت باغستان‌های عراق را محاسبه کرد و بر پایه آن بر درختان خرما و درختان دیگر مالیات مقرر ساخت و بر دهقانان نیز خراج نهاد و بیگاری و اخذ هدایا را که به مناسبت‌هایی چون جشن نوروز و مهرگان از مردم گرفته می‌شد و در زمان عمر بن عبدالعزیز ملغی گردیده بود، دوباره برقرار کرد و تا مدت‌ها بعد، مالیات و خراج عراق بر پایه مقررات ابن هُبیره دریافت می‌شد (یعقوبی، بی تا: ۳۱۳/۲). از کارهای دیگر او، افزایش عیار سکه‌های ضرب شده و سعی در بهبود نظام پولی امویان بود (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۴۱۷/۴). به همین جهت سکه هُبیره از باکیفیت‌ترین سکه‌های اموی به‌شمار آمده‌است (بلاذری، ۱۹۸۸: ۴۵۰؛ ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۳۳۳/۱). به ابن هُبیره (پدر) سخنان حکیمانه‌ای را نسبت داده‌اند (ابن قتیبه، ۱۹۹۲: ۳۱/۱).

فرزندش یزید بن عمر فزاری (۸۷-۱۳۲هـ)، معروف به ابن هُبیره در تحولات سال‌های

پایانی دوره اموی یعنی دوره ولید بن یزید و مروان بن محمد، نقش قابل ملاحظه‌ای داشت. در دوران حکومت ولید بن یزید (۱۲۵-۱۲۶هـ)، جُنْدِ قَنْسَرین در سرحدات بیزانس، به او سپرده شد (ابن خلکان، بی تا: ۳۱۳/۶). پس از آن ابن هُبَیره در سال ۱۲۶ هجری از طرف ابراهیم بن ولید اموی که قریب دو ماه دمشق را در دست داشت، به امارت عراق منصوب شد (دینوری، ۱۳۶۸ش: ۳۵۰) ولی همراهی ابن هُبَیره با مروان بن محمد، آخرین حاکم اموی که از طرف قَنْسَرین به سمت دمشق در حرکت بود، نشان می‌دهد که ابن هُبیره به‌رغم حکم ابراهیم بن ولید، در قَنْسَرین ماند و راهی عراق نشد و این‌گونه حکومت ابراهیم بن ولید را به رسمیت نشناخت (ابن خلکان، بی تا: ۳۱۳/۶).

هم‌زمانی نابسامانی امور حکومت با قیام خوارج جزیره در سال ۱۲۶ هجری به رهبری ضحاک بن قیس شیبانی در موصل، دامنه قیام خوارج را به عراق و شهر کوفه گسترش داد. مروان برای مهار اوضاع عراق، در سال ۱۲۸، فرمانروایی عراق را به ابن هُبَیره واگذار کرد (یعقوبی، بی تا: ۳۳۹/۲). ابن هُبَیره با ۶۰ هزار نیرو به عراق رفت (العیون، ۱۹۷۲: ۱۶۴) و با شکست نیروهای خوارج در دو نبردی که در شهر هیت و سپس در نُخَیله درگرفت، بر اوضاع مسلط شد (خَلیفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۵۷۹/۲-۵۸۲؛ طبری، ۱۹۶۷: ۳۲۸/۷-۳۲۹) و سپس شهرهای واسط و بصره را نیز آرام کرد و خود در واسط اقامت یافت (تاریخ خَلیفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۶۱۵/۲).

هنوز مدتی از سرکوب ضحاک بن قیس و خوارج جزیره و عراق نگذشته بود که امویان با قیام عباسیان در خراسان مواجه شدند. در پی این قیام، نصر بن سيار، والی اموی خراسان، از مرو به نیشابور و از آنجا به قومس (در حوالی سمنان) و سپس ری و اصفهان گریخت. او در قومس نامه‌ای به ابن هُبَیره نوشت و از او تقاضای کمک کرد (جاحظ، ۱۴۲۳ق: ۱۴۳/۱). ابن هُبَیره، نُبَاتَة بن حَنْظَلَه را به گرگان فرستاد اما وی در گرگان کشته شد (طبری، ۱۹۶۷: ۳۹۱/۷). ابن هُبَیره از پسرش داوود که والی اصطخر بود و همچنین عامر بن صَبَّارَه مُرّی غطفانی، فرمانده اموی که از شام برای سرکوب شورش عبدالله بن معاویه، از نوادگان جعفر

بن ابیطالب، به فارس رفته بود، خواست که برای مقابله با نیروهای عباسی به سمت ری بروند (یعقوبی، بی تا: ۳۴۱/۲). آن‌ها در نزدیکی اصفهان با سپاه خراسان مواجه شدند. در این نبرد عامر مزی، فرمانده سپاه اموی و بسیاری از سپاهیان او کشته شدند و داوود پسر ابن هُبیره به عراق عقب‌نشینی کرد (خَلیفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۶۰۰/۲؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۳۵/۳-۱۳۷). نبردهای پی‌درپی سپاهیان ابن هُبیره در برابر سپاه خراسان، با آنکه به مرگ قَحطَبَة بن شیب، فرمانده سپاه عباسی منتهی شد، برای او جز شکست به بار نیاورد (خَلیفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۶۰۱/۲؛ ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۴۸۸/۴) و سرانجام کوفه به دست سپاه خراسان افتاد (طبری، ۱۹۶۷: ۱۴۷/۷). ابن هُبیره در واسط با سپاهیان حسن بن قَحطَبَة بن شیب مواجه شد و در برابر آنان مقاومت می‌کرد (خلیفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۶۰۷/۲-۶۰۹) تا آن‌که خبر کشته شدن مروان به او رسید و درازای امان‌نامه‌ای از عباسیان به مقاومت خود پایان داد. مدتی بعد منصور به دستور سفاح و به‌رغم میلش فرمان قتل ابن هُبیره و حدود ۵۰ تن از یاران و سردارانش از جمله فرزندان داوود و ابراهیم را صادر کرد (ابن اعثم، ۱۹۹۱: ۲۰۳/۸-۲۰۴؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۴۶/۳-۱۴۷؛ ابن قُتیبه، ۳۷۲). مثنی، پسر دیگر ابن هُبیره که از طرف پدرش به امارت یمامه، در عربستان مرکزی، گمارده شده بود (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۰۱/۵)، در روزگار زوال امویان، همان‌جا به قتل رسید (بلاذری، ۱۹۹۶: ۸۸/۴). عبدالواحد برادر دیگر ابن هُبیره هم امارت اهواز را در اختیار داشت که در پی انتقال قدرت به عباسیان، گریخت و به مسلم بن قُتیبه، والی بصره، پناه برد (ابن قُتیبه، همان، ۳۷۱) و از پایان کارش اطلاعی در دست نیست. حَسَن بن مسعود فزاری ناپسری ابن هُبیره مدتی والی بصره بود ولی ابن هُبیره او را برکنار کرد و ناپدیری خود فراس بن سُمی فزاری را جایگزین او ساخت (خلیفَة بن خیاط، ۱۹۹۵: ۲۱۴؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۲۷۰/۸). جسد ابن هُبیره را با نفت سوزاندند و شهر واسط، مقر فرمانروایی او را ویران کردند (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۵۳/۳). ابن هُبیره آخرین والی عصر اموی بود که امارت کوفه و بصره را همزمان به عهده داشت (ابن قُتیبه، ۱۹۹۲: ۴۰۸). کاخ در واسط از بناهای شناخته شده عراق به‌شمار می‌آمد (یاقوت حَمَوی، ۳۶۵/۴).

آخرین فردی که از قبیله فزازه می‌توان به او اشاره کرد، سَمْرَه بن جُنْدَب شناخته‌شده‌ترین فرد از طایفه بنی‌شَمخ از قبیله فزازه است. پس از فوت پدرش، مادرش کفء در مدینه با مردی انصاری ازدواج کرد (بلاذری، ۳۶۷؛ ابن‌سعد، ۱۹۹۰: ۳۵/۷). سَمْرَه در نبرد احد (۳هـ) نوجوان بود (ابن‌هشام، بی‌تا: ۶۶/۲؛ ابن‌سعد، ۱۹۹۰: ۳۵/۷). ماجرای نخل او در مدینه که در خانه فردی دیگر، قرار داشت، به قاعده «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» شهرت یافت (کلینی، ۱۳۶۲ش: ۲۹۴/۵). سَمْرَه توانست اعتماد زیاد بن ابیه را که از سال ۴۵ هجری والی بصره شده بود، به دست بیاورد. زیاد بن ابیه در سال ۵۰ هجری و هنگامی که ولایت کوفه نیز به او واگذار شد، به مدت شش ماه سَمْرَه را بر بصره گماشت و خود به کوفه رفت (ابن‌سعد، ۱۹۹۰: ۳۵/۷). گفته‌اند که سَمْرَه در این شش ماه، شمار زیادی را به اتهام خارجی‌گری به قتل رساند (طبری، ۱۹۶۷: ۲۳۶/۵؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۲۱۱/۵). سه سال بعد، زیاد بن ابیه از دنیا رفت و معاویه ولایت بصره را به سَمْرَه سپرد؛ ولی پس از ۸ ماه برکنارش کرد (ابن‌اعثم، ۱۹۹۱: ۳۱۷/۴).

گفته‌شده معاویه صد هزار درهم به او داد تا آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» (سوره بقره، آیه ۲۰۷) را درباره ابن‌ملجم مرادی بداند ولی او نپذیرفت اما در برابر ۴۰۰ هزار درهم تسلیم شد (ثقفی، ۱۳۵۳ش: ۸۴۰/۲-۸۴۱). ام ثابت همسر مختار ثقفی دختر سَمْرَه بود و زمانی که مُصعب بن زُبَیر، مختار را به قتل رساند، ام ثابت به درخواست مصعب از شوهرش بدگویی کرد (طبری، ۱۹۶۷: ۱۱۲/۶).

### قبیله بنی‌مُرّه

مُرّه یکی از قبایل شناخته‌شده غطفان بود. خود مُرّه بن عوف با غطفان، ۵ نسل فاصله داشت (مُرّه بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان) ولی برخلاف انتظار، با غطفان نسبت خونی نداشت و نسب خونی وی به قریش می‌رسید. گفته‌اند که شتر پدر مُرّه، عوف بن لؤی، در سرزمین غطفان به کندی راه می‌پیمود و از کاروان قریش جا ماند. ثَعْلَبَه بن سَعْد بن

ذُبیان غطفانی، عَوف را یافت و از او نگهداری کرد و سپس از قبیله خود برای او زن گرفت و او را برادر خویش اعلام کرد و به قبیله خود منضم ساخت و از آن پس نسب او را در قبیله ذُبیان بدین شرح ثبت کردند: «عَوف بن سعد بن ذُبیان». به این ترتیب، مُرّه بن عَوف از قریش جدا شد و به مجموعه ذُبیان از غطفان پیوست. عمر بن خطاب در دوره خلافت خود به بنی مُرّه پیشنهاد داده بود به نسب اصلی خود یعنی قریش بازگردند ولی آن‌ها نپذیرفتند (ابن هشام، بی تا: ۹۸/۱-۱۰۰).

یکی از شخصیت‌های شناخته شده عصر سُفیان، مُسَلِم بن عَقبه مُرّی است (ابن کلبی، ۱۴۰۷ق: ۴۲۲). از گذشته او در دوره پیامبر و خلفا اطلاعاتی در دست نیست. گفته‌اند پیامبر را دیده بود (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۵: ۲۳۲/۶). مسلم بن عقبه در جنگ صفین (۳۷هـ)، فرماندهی پیاده‌نظام سپاه معاویه را بر عهده داشت (طبری، ۱۹۶۷: ۱۲/۵؛ دینوری، ۱۳۶۸ش: ۱۷۳)؛ و در سال ۴۰ هجری، نیروهایی را برای محاصره و دریافت صدقات قبیله کلب در دومة الجندل فرماندهی کرد و توانست آنجا را محاصره کند ولی در پی حضور سپاهیان امام علی (ع) و نبرد چندروزه آنان با یکدیگر، مسلم بن عقبه ناچار به ترک آنجا شد (بلاذری، ۱۹۹۶: ۴۶۷/۲). مسلم بن عقبه موقعیت خود را تا سال ۶۰ هجری همچنان حفظ کرد و به دلیل اعتماد فراوان معاویه به او، مأموریت یافت وصیت‌نامه معاویه را به پسرش یزید برساند (طبری، ۱۹۶۷: ۳۲۳/۵؛ دینوری، ۱۳۶۸ش: ۲۲۶). سه سال بعد، یزید مسلم بن عقبه را که در آن هنگام که مردی سالخورده و بیمار بود، در رأس سپاهی اعزام کرد (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱۱۲/۴) تا قیام مردم مدینه را سرکوب کند (طبری، ۱۹۶۷: ۴۸۲/۵). مسلم بن عقبه سه روز مدینه را غارت کرد و از مردم به منزله غنائم یزید بیعت گرفت (مقدسی، بی تا: ۱۵/۶). مسلم در این نبرد به مسرف (زیاده‌رو) شهرت یافت (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۳۲/۱۳؛ مقدسی، بی تا: ۱۴/۶؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۵: ۲۳۲/۶). او نسبت به غطفانیان ساکن مدینه هم ملایمتی از خود نشان نداد و یکی از آن‌ها به نام مَعْقِل بن سِنان اَشْجَعی را به قتل رساند؛ کسی که از فرماندهان پیامبر به‌شمار می‌آمد (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۲۱۲/۴). مسلم بعد از کشتار مدینه برای

سرکوب قیام ابن زبیر، عازم مکه شد ولی در راه مکه و در جایی به نام عَقَبَه مُشَلَّل، به احتضار افتاد و از دنیا رفت. گفته‌اند کنیز یکی از مردم مدینه جنازه مسلم بن عقبه را از گور در آورد و به دار آویخت و مردم پیکر او را سنگسار کردند (یعقوبی، بی تا: ۲۵۱/۲).

به ترتیب اهمیت، پس از مسلم بن عقبه مری، می توان از عثمان بن حیان مری نام برد. او از موالی ام الدرداء اسلمی یا عتبه برادر معاویه بود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۳۸/۳۸). ولید بن عبدالملک (حک: ۸۶-۹۶ه) پس از عزل عمر بن عبدالعزیز از ولایت مدینه، او را والی آنجا کرد (بلاذری، ۱۹۹۶: ۷۷/۸؛ طبری، ۴۸۲/۶) ولی با به قدرت رسیدن سلیمان بن عبدالملک (حک: ۹۶-۹۹ه) از این سمت برکنار شد (طبری، ۱۹۶۷: ۴۸۵/۶). سلیمان به جای عثمان، ابوبکر محمد بن عمرو بن حزم انصاری را والی مدینه کرد. عثمان بن حیان مری در دوره ابوبکر انصاری، دو بار به حد محکوم شد و شلاق خورد؛ یکی برای میگزاری و دیگری برای بهتان زدن به عبدالله بن عمر بن عثمان بن عفان (یعقوبی، بی تا: ۹۲۴/۲). در دوره یزید بن عبدالملک (حک: ۱۰۱-۱۰۵ه)، از عثمان بن حیان مری دلجویی شد و والی جدید مدینه دو بار بر ابوبکر انصاری حد جاری کرد. آخرین گزارش ما از وی آن است که عثمان بن حیان مری در سال ۱۰۴ هجری به فرماندهی نبردهای تابستانی در جبهه ارتقا یافت (یعقوبی، بی تا: ۳۱۲/۲).

شخصیت دیگر مری که در دوره بنی امیه از موقعیتی ممتاز برخوردار بود، جنید بن حارث مری بود. نخستین گزارش‌ها از جنید مربوط به دوره یزید بن عبدالملک (حک: ۱۰۱-۱۰۵ه) است. در این دوره او از طرف ابن هبیره فزاری، امیر عراق، مأموریت یافت به سرحدات سند برود و در زمان هشام بن عبدالملک (حک: ۱۰۵-۱۲۵ه) به ولایت سند رسید (ابن کلبی، ۴۰۷ق: ۴۱۷؛ بلاذری، ۱۹۸۸: ۴۲۵). جنید از سند هدایایی گران بها برای ام حکیم، همسر هشام فرستاد. مدتی بعد و در سال ۱۱۱، هشام ولایت خراسان را به او سپرد. جنید بن عبدالرحمن هنگامی که از سند به خراسان رفت، ۵۰۰ نفر را همراه خود برد که احتمالاً اقربا و نیروهای وابسته او بودند. او کارهای حکومتی را به اعضای قبیله خود می سپرد (ابن اثیر،



۱۹۶۵: ۱۵۷/۵). در نتیجه بخش قابل توجهی از بنی مُرّه و به ویژه طایفه بنی حارثه بن مره، در مناطق شرقی جهان اسلام حضور داشتند هرچند اطلاعاتی از آنها در منابع ثبت نشده است. جنید پس از مدتی اقامت در خراسان، با فاضله دختر یزید بن مُهَلَّب ازدواج کرد. یزید بن مهلب آزادی از امیران اموی خراسان بود که در سال ۱۰۲ هجری علیه یزید بن عبدالملک شوریده و سپس به سند فرار کرده بود ولی او را بازگردانده و کشتند. این وصلت موجب شد هشام بن عبدالملک در سال ۱۲۰ هجری جنید را از ولایت خراسان عزل کند (ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۱۸۲/۵).

علاوه بر شخصیت‌های سیاسی نظامی بنی مره در عصر اموی، باید به شعرای این قبیله در دوره امویان نیز اشاره کرد. شعرای متعددی در قبیله مُرّه ظهور یافتند که از میان آنها ابن میّاده و عقیل بن علفه از طایفه بنی یربوع؛ و ابن برصاء و ابن سهیبه از طایفه بنی حارثه بودند. در این دو طایفه افرادی در سطح فرماندهان نظامی، والی و متصدیان امور دیوانی، شناخته شده نیستند.

رّمّاح بن ابرّد معروف به ابن میّاده، برترین شاعر قبایل غطفانی و از شعرای مشهور عرب (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۲۲/۱۳؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۵۰۹/۲) در مدح حاکمان و اشراف اموی چون ولید بن یزید (حک: ۱۲۵-۱۲۶ه)، عبدالملک بن سلیمان و جعفر بن سلیمان اشعاری سروده است (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۵۰۴/۲، ۵۰۹). او در دربار ولید با شاعرانی چون سُقران از موالی بنی سلامان بن سعد و عقیل بن هاشم هم آوردی می کرد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۳۵۳/۲) ولی جایگاهش در دربار اموی، والاتر از دیگران بود و از ولید پادشاهی دریافت می کرد. یک بار صد شتر از صدقات بنی کلب و بار دیگر کنیزی به نام طبریه را در ازای سرودن شعر هدیه گرفت (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۵۳۹/۲، ۵۴۴؛ بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۲۲/۱۳).

شاعر نامدار دیگر این طایفه، عقیل بن علفه، کوچ‌رویی متکبر، و تندمزاج بود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۸/۴۱) و بارها همراه پسرش عمّلس به دیدار فرمانروایان اموی می رفت

(ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۴۶/۴۶) و دخترش جَرَبَاء را به همسری یزید بن عبدالملک (حک: ۱۰۱-۱۰۵هـ) در آورد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۴۵۰/۱۲). عثمان بن حیان مُرّی والی مدینه در دوره ولید بن عبدالملک، در سال ۹۳ هجری از دختران عقیل خواستگاری کرد ولی عقیل که نسبت به دختران زیبای خود حساس بود (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۴۵۰/۱۲)، درخواست او را رد کرد (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱۱۰/۱۳).

دربار اموی شاهد حضور شاعران دیگری از قبیله بنی مُرّه بود. اَرطاة بن زُفَر که به نام مادرش سُهَیبه به ابن سُهَیبه مشهور شد، به دربار معاویه (حک: ۴۱-۶۰هـ) و عبدالملک مروان (حک: ۶۵-۸۶هـ) رفت و آمد داشت و اشعاری در مدح آنان می سرود (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳/۸؛ ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۶۹/۹؛ ابن حجر عسقلانی، ۱۹۹۵: ۳۳۴/۱). ابن بَرصَاء، شیب بن یزید مُرّی هم از شاعران نیکو پرداز دربار عبدالملک بن مروان به شمار می آمد (حک: ۶۵-۸۶هـ) بود (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۶۴۲/۱۲).

### قبیله اشجع

قبیله اشجع در دوره امویان نسبت به دیگر قبایل غطفان بازیگر کم نقش تری بود. اشجعیان مرتبط با حکومت اموی کمتر شناخته شده هستند. به عنوان نمونه می توان به عمرو بن مُحرز اشجعی اشاره کرد که در شورش مردم مدینه علیه یزید در سال ۶۴ هجری، مأمور شد رهبر مهاجران مدینه را دستگیر کند (طبری، ۱۹۶۷: ۴۹۲/۵) و پس از سرکوب مردم مدینه به عنوان والی مدینه در آنجا ماند (طبری، ۱۹۶۷: ۴۹۷/۵).

درباره حُدَیفة بن الأحوص (یا الأبرص) اشجعی هم می دانیم که در دوره هشام و مشخصاً در سال ۱۱۰ هجری، شش ماه امیر اندلس بود (ابن خلدون، ۱۹۸۸: ۱۷۶/۳). همچنین منابع از فردی به نام محمد بن عبدالله اشجعی نام برده اند که در سال ۱۱۲ هجری و پس از مرگ امیر اندلس، از سوی مردم به عنوان امیر اندلس انتخاب شد تا امیر بعدی از دمشق منصوب گردد. او در مجموع دو ماه امارت اندلس را در اختیار داشت (همانجا). از این دو گزارش برمی آید

که آنان از شخصیت‌های شناخته‌شده و صاحب نفوذ و همچنین مورد تأیید حکومت مرکزی بودند. از این دو نفر نسب کاملی در دست نیست ولی ابن‌عساکر از فردی اشجعی به نام وَصَّاح بن رَزَّاح اشجعی نام برده که در سال ۶۴ هجری، میان هواداران ابن زُبَیر در شام و هواداران مروان بن حکم در نبرد مَرَج رَاهَط در شام، از ابن زُبَیر جانب‌داری کرده بود. ابن‌عساکر افزوده است که فرزندان و نوادگان وَصَّاح بن رَزَّاح اشجعی در اندلس زندگی می‌کردند ولی او از آن‌ها نامی نبرده است (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۴۲/۶۳). از سوی دیگر شخصیت اشجعی دیگری در اندلس شناخته‌شده نیست. در نتیجه می‌توان گفت که احتمالاً حذیفه بن احوص و محمد بن عبدالله که به آن‌ها اشاره شد، همان نوادگان وضاح بن رزاح اشجعی باشند.

#### نتیجه

بررسی مقایسه‌ای مناسبات قبایل غطفانی با دولت اموی نتایج متعددی به همراه دارد. نخست آنکه از نظر اهمیت و موقعیت، به ترتیب قبایل عبس، فزارة و مُرَّة قرار داشتند. قبیله اشجع که از نظر جغرافیایی به یثرب نزدیک بود، با اوس و خزرج روابط بیشتری و با امویان ارتباط کمتری داشت به‌ویژه که انصار عموماً رابطه خصمانه‌ای با امویان داشتند.

بیشتر شخصیت‌های غطفانی مرتبط با حکومت اموی، نظامی بودند و به‌عنوان والی، امیر، رئیس پلیس یا فرمانده از آن‌ها یاد شده است. تنها فردی که جنبه نظامی برجسته‌ای ندارد، قَعْقَاع بن خُلَید است که به‌عنوان کاتب دربار امویان خدمت می‌کرد. فرماندهان غطفانی در موارد متعددی به حاکمان اموی بسیار نزدیک بودند و اعتماد کاملی نسبت به آنان وجود داشت. در شرایط حساس انتقال قدرت، عقبه بن مسلم مُرّی، امین وصیت‌نامه معاویه برای انتقال قدرت به یزید بود. در مورد مشابهی کعب بن حامد عَبَسی همین نقش را برای انتقال قدرت از سلیمان بن عبدالملک به عمر بن عبدالعزیز ایفا کرد. اهدای کنیز شخصی معاویه به عبدالله بن مَسْعَدَة فزاری را نیز می‌توان از این موارد برشمرد.

تعارض کهن میان دو قبیله غطفانی عبس و فزارة، خود را در تحولات دوره امویان

مروانی تبار نشان داد. به جهت عبسی بودن مادر دو تن از حاکمان اموی، آنان در دوره مروانی موقعیتی برتر نسبت به فزاریان داشتند: دوره طولانی‌تر حضور در دربار و تشکیلات و همچنین استقرار در پایتخت و مناطق هم‌جوار. در مقابل دوره حضور فزاریان کوتاه‌تر بود و تمرکز بیشتر ایشان در عراق بود. در دوره سفیانی حضور پررنگ‌تر قبیله مُرّه را می‌توان مشاهده کرد. محتملاً معاویه به بنی‌مره به‌عنوان بستگان خونی قریش که روزگاری به غطفان پیوسته بودند می‌نگریست.

در حالی که عبدالملک می‌کوشید از توان تمامی قبایل عرب برای تثبیت حکومت خود بهره برد و از هر گونه تضاد میان قبایل عرب بپرهیزد، در دوره جانشینان وی شرایط تغییر کرد. دو حاکم پس از عبدالملک که از مادری عبسی بودند، جانب عبس را گرفتند و موقعیت‌های مهمی را در اختیارشان گذاشتند. دوره کوتاه عمر بن عبدالعزیز دوران گذار بود. یزید بن عبدالملک در دوره کوتاه خود کوشید معادله قدرت را به‌هم‌زند و عبسیان را به حاشیه براند و رقیب آنان، فزارة را به نمایندگی ابن‌هبیره (پدر) به مرکز کشاند اما این دوره بسیار کوتاه بود و هشام بن عبدالملک در دو دهه حکومت خود، مجدداً شرایط را به نفع عبس تغییر داد. اندکی پس از مرگ هشام، تمامی عبسیان صاحب منصب اموی، دستگیر و کشته شدند و برای همیشه از صحنه سیاسی اموی حذف شدند و سال‌های پایانی (۱۲۵-۱۳۲) را به عرصه جولان فزارة به نمایندگی ابن‌هبیره (پسر) سپردند.

فرماندهان غطفانی بسیار سرکوبگر بودند. سَمْرَة بن جُندب در سرکوب خوارج بصره خون‌های فراوانی ریخت؛ عقبه بن مسلم مُرّی به‌خاطر خشونت مُسْرِف نامیده شد. قرة بن شریک عبسی در مصر دوره ولید بن عبدالملک و ابن‌هُبیره عراق دوره یزید بن عبدالملک ستمگر و سخت‌گیر بوده‌اند. همین مؤلفه آنان را شایسته دریافت مقامات عالی نظامی می‌ساخت تا بتوانند این حکومت را از تهدیدهای خوارج در داخل و بی‌زبان در خارج مصون گردانند.

## کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن قانع، عبدالباقی (۱۴۲۴). معجم الصحابة. بیروت: دار الفکر.
- ابن اثیر جزری، عز الدین ابوالحسن علی (۱۹۶۵). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
- ابن اعثم، ابو محمد أحمد (۱۹۹۱). الفتوح. به کوشش علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
- ابن جوزی، عبدالرحمن (۱۹۹۲). المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک. به کوشش محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن حبیب بغدادی، ابوجعفر محمد (بی تا). المغرب. به کوشش ایلزہ لیختن شتیتر، بیروت: دار الآفاق الجدیة.
- ابن حجر عسقلانی (۱۹۹۵). الاصابه فی تمييز الصحابة. به کوشش عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۸۸). العبر. به کوشش خلیل شحادة، بیروت، دار الفکر.
- ابن خلکان، احمد بن محمد (بی تا). وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان. به کوشش عباس احسان، بیروت: دارالفکر.
- ابن سعد، محمد (۱۹۹۰). الطبقات الكبرى. به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن عبدربه، شهاب الدین ابوعمر و احمد (۱۴۰۴). العقد الفرید. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی (۱۴۱۵). تاریخ مدینة دمشق. به کوشش علی شیری، بیروت: دار الفکر.
- ابن قتیبة دینوری (۱۹۹۰). الإمامة و السياسة. به کوشش علی شیری، بیروت: دارالأضواء.
- همو (۱۹۹۲). المعارف. به کوشش ثروت عکاشة، قاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۹۸۶). البداية و النهاية. بیروت: دار الفکر.
- ابن کلبی، هشام (۱۴۰۷). جمهرة النسب. به کوشش ناجی حسن، بیروت، عالم الکتب.
- ابن هشام حمیری، عبدالملک (بی تا). السیرة النبویة. به کوشش مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دار المعرفة.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۴۱۵). الاغانی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸). الأخبار الطوال. به کوشش عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
- بکری اندلسی، عبدالله (۱۴۰۳). معجم ما استعجم. بیروت: عالم الکتب.

- بلاذرى، أحمد بن يحيى (١٩٩٦). انساب الأشراف. به كوشش سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت: دار الفكر.
- همو (١٩٨٨). فتوح البلدان. بيروت: دار و مكتبة الهلال.
- تنوخى، محمد بن على (بى تا). الفرج بعد الشدة. به كوشش عبود شالجي، بيروت: دار الصادر.
- ثقفى كوفى، ابواسحاق ابراهيم بن محمد (١٣٥٣). الغارات. تحقيق جلال الدين حسيني ارموى، تهران: انجمن آثار ملي.
- جاحظ، عمرو (١٤٢٣). البيان و التبيين. به كوشش على بو ملحم، بيروت: دار و مكتبه هلال.
- خليفة بن خياط، ابوعمر و (١٩٩٥). تاريخ خليفة بن خياط. به كوشش مصطفى نجيب فواز و نجيب كشللى فواز، بيروت: دار الكتب العلمية.
- زركلى، خير الدين (١٩٨٩). الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين و المستشرقين. بيروت: دار العلم للملايين.
- سامانى، سيد محمود (١٣٨٦). بنى اشجع. دايرة المعارف قرآن كريم، ج ٦، قم: مركز فرهنگ و معارف.
- صَفَدَى، عبدالرحمن بن بن احمد (١٤٢١). تاريخ ابن يونس المصرى. به كوشش عبدالفتاح فتحى، بيروت: دار الكتب العلمية.
- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير (١٩٦٧). تاريخ الأمم و الملوك. به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: دار التراث.
- فاتحى نژاد، عنایت الله (١٣٧٠). ابن مياده. دايرة المعارف بزرگ اسلامى، ج ٤، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامى.
- كحالة، عمر رضا (١٩٩٤). معجم قبائل العرب القديمة و الحديثة. بيروت: مؤسسة الرسالة.
- كلينى، محمد (١٣٦٢). الكافى، تهران: اسلاميه.
- العيون و الحدائق فى اخبار الحقائق (١٩٧٢). به كوشش عمر سعيدى، دمشق: معهد العلمى الفرنسى.
- مسعودى، ابوالحسن على بن الحسين (بى تا). التنبيه و الإشراف. به كوشش عبدالله اسماعيل الصاوى، القاهرة: دار الصاوى (افست قم: مؤسسة نشر المنابع الثقافة الاسلاميه).
- مقدسى، مطهر بن طاهر (بى تا). البدء و التاريخ. بور سعيد: مكتبة الثقافة الدينية.
- ناجى، محمدرضا (١٣٩٠). داحس. دانشنامه جهان اسلام، ج ١٦، تهران: بنياد دائرة المعارف اسلامى.
- يافعى، عبدالله بن اسعد (١٤١٧). مرآة الجنان و عبرة اليقظان فى معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان. بيروت: دارالكتب العلميه منشورات محمدعلى بيضون.

یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله (۱۹۹۵). معجم البلدان. بیروت، دار صادر.  
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (بی تا). تاریخ یعقوبی. بیروت: دار صادر.  
یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۷۲). عمر بن هبیره. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، تهران: مرکز دائرة  
المعارف بزرگ اسلامی.

- Algül, Husayin (1996). *Gatafān. Türkiye Diyanet Vakfı İslām Ansiklopedisi*, vol.13, Istanbul: Türkiye Diyanet Foundation,
- Arazi, Albert (1993). *al-Nābigha al-Dhubyānī. EF<sup>2</sup>*, Vol. VII, pp. 840-842, Leiden: Brill.
- Idem (1997). *al-Shammākh b. Dirār. EF<sup>2</sup>*, Vol. IX, pp. 288-289, Leiden: Brill.
- Idem (2000). 'Urwa b. al-Ward. *EF<sup>2</sup>*, Vol. X, pp. 910, Leiden: Brill.
- Bellamy, James A. (2004). *Dāhis. EF<sup>2</sup>*, Vol. XII, pp. 177-179, Leiden: Brill.
- Blachère, Régis (1986). *Antara. EF<sup>2</sup>*, Vol. I, pp. 521-522, Leiden: Brill.
- Fück, Johann W. (1986). *al-Ḥadira. EF<sup>2</sup>*, Vol. III, p. 23, Leiden: Brill.
- Idem (1991). *Ghatafān. EF<sup>2</sup>*, Vol. II, pp. 1023-1024, Brill, Leiden: Brill.
- Landau-Tasserion, Ella (1993). *Murra. EF<sup>2</sup>*, Vol. VII, pp. 628-630, Leiden: Brill.
- Makdisi, George (1986). *Ibn Hubayra. EF<sup>2</sup>*, Vol. III, pp. 802-803, Leiden: Brill.
- Pellat, Charles (1986). *Ibn Mayyada. EF<sup>2</sup>*, Vol. III, p. 878, Leiden: Brill.
- Watt, William M. (1991). *Fazara. EF<sup>2</sup>*, Vol. II, p. 873, Leiden: Brill.